

از «هنوم» تا «جهنم»

آنچه که اسرائیل دور انداخت در قرآن مایه ی رستگاری شد

ارمغانی به آنان که می خواهند بدانند

از گزارش شاهنامه و دیگر داده های دانش در می یابیم که در آغاز، آدمی نیز به همراه دیگر جانوران ریز و درشت در یک زیستگاه بسر می برده است:

دَد و دام و هر جانور کش بدید ز گیتی بنزدیک او آرمد

دَد، جانوران درنده مانند شیر و ببر و پلنگ بودند، و دام جانوران سودمند و نرمخویی مانند گاو و گوسپند و اسب و الاغ و شتر که نه تنها خوی درندگی نداشتند بلکه در بسیاری از زمینه می توانستند یار و یاور آدمی باشند.

ز گیتی نبودش کسی دشمننا جز اندر نهان ریمن اهریمنا

ریمن در چم: پلید - فریبکار - چرک آلود و زشتخو است. این دوره ای است که زمین همانند مادری مهرورز، آغوش به روی همه ی فرزندان گشوده و هنوز به کشورها و سر زمینها پاره پاره نگشته است. هنوز نه اُمّتی در میان است و نه ملّتی درکار، سینه ی سرسبز زمین است و آسمان باز، ابرهای بازیگوش، و چرخه ی زمان. از بام تاشام خورشید در آن بالا فرمانروایی می کند، و شباهنگام ماه گردن آویز سپهر می شود، و ستارگان ریز و درشتی که کارشان تنها چشمک زدن و شکوهمندی ماه را ستایش کردن است. نه جنگی در میان است و نه زیاده خواهی درکار.. ولی این پایان سرگذشت آدمی نبود، چرا که آدمی از توانمندیهایی برخوردار بود که خواه ناخواه او را از دیگر جانداران جدا می کرد. این درست است که بسیاری از جانداران از سُهش های پنجگانه ی تنی مانند بینایی - شنوایی - چشایی - بویایی و بساوی {لامسه} برخوردار اند ولی آدمی سُهش های دیگری دارد که دیگر جانداران از آنها بی بهره اند. از این سُهش ها یکی هوش است که می تواند نیک از بد، و شایست از نا شایست باز شناسد، دومی ویر است یا «غریزه» و سومی یاد است که کارش انبار کردن دیده ها و شنیده ها و چشیده ها و بوییده ها است، چهارمی گویایی است که می تواند اندیشه را زبانی کند، و سرانجام، بویایی است که اندیشه را بکردار در می آورد. هوش و غریزه را کم بیش همه ی دیگر جانوران نیز دارند ولی یاد و بویایی و گویایی ویژه ی آدمی هستند. افزون بر اینها آدمی از نیروی شگفت انگیزی بنام اندیشه برخوردار است که بیارمندی آن می تواند بیک چشم بهم زدن به دورترین زمان برود و همانند شاهین بلند پرواز در جاودانگیها و بیکرانگیها بپرواز درآید. همین نیروی اندیشه است که آدمی را برانگیخت تا آنچه را که در پیرامون خود داشت بشناسد، او می خواست بداند که این خورشید که هر بامداد از کرانه ی خاوران سر برمی کشد، شب هنگام که در کرانه ی دیگر رُخ پنهان می کند، بکجا می رود؟ این ماه چرا گاهی پُر و گاه خالی می شود؟ این باد که چنین با شتاب می وَرَد، اینهمه شتابش برای چیست؟ و سرانجام در کجا خانه می کند؟ چه چیزی آسمان را در آن بالا و زمین را در این پایین نگهداشته است؟ چرا شکم برخی از زنان گاه بزرگ می شود و پس از چندی آدمک کوچکی از درون آن بیرون می خزد؟ چرا برخی کسان که می خوابند، دیگر بیدار نمی شوند؟ در این خواب بی برگشت بکجا می روند و در آنجا چه می کنند؟ آیا جهانی که بدان کوچ می کنند همانند همین جهان است یا از گونه ی دیگری است؟

اینگونه پرسشها از یکسو شالوده های کاخ دانش را فراهم آوردند و از سوی دیگر بُنیاد دین را پی گذاشتند. گروهی کوشیدند تا درپرتو خرد و آزمون، بیخ و بُن پدیده ها را بشناسند و پاسخی در خور برای پرسشهای پایان ناپذیر خود پیدا کنند. اینها راهیان دانش اند که هنوز هم کارشان جستجو و کاوش و پژوهش است. گروه دیگر خرافه پردازان خرد ستیزند که در همیشه ی تاریخ کارشان تاراج مغزها و تباه کردن روانها بوده است. این گروه برآن شدند تا در کوی این {پرسشها} دکانی برای خود باز کنند و کالای خرد سوز خود را که خریدار بسیار هم دارد فرادست مردمان بگذارند.

در دکان این خرافه پردازان تاراجگر، همه ی رُخدادها و پدیده های بوم زادی برآمده از نیروهای نادیدنی و نابسودنی بنام «خدایان» بودند. خشکسالیها و ترسالیها و زمین لرزه ها و دریا لرزه ها و آتشفشانها و بادهای خاک برافشان و بیماری ها و مرگ های نا بهنگام و همه ی دیگر پدیده های سودمند و رُخدادهای زیانبار، همه و همه برآمده از خرسندی یا ناخرسندی دل این خدایان پنداری بودند. این همان پدیده ای است که فردوسی بزرگ آن را «ریمن اهریمن» می نامد:

بگیتی نبودش کسی دشمننا جز اندر نهان ریمن اهریمنا

برخی از این خدایان نرمخو و نیک سرشت بودند، و برخی زشتخو و دژمنش، و برخی دیگر هر دو فروزه را داشتند، هم قهار و جبار و مکار و مُنتقم و ذو مُنتقم و مُذل بودند و هم رحمان و رحیم. خدایان دژمنش ابرهای سپید باران دزد را می فرستادند تا ابرهای سیاه باران را بر میراندند و خشکالیهای مرگبار در پی آوردند ولی خدایان نیک سرشت با جنگ ابرار

آدرخش و تندر به نبرد با دیو خشکسالی بر می خاستند تا ابرهای باران دزد را بتاراندند و ابرهای سیاه باران را از چنگال دیو خشکسالی برهاندند.. خدایان بد سرشت بیماری و مرگهای نابهنگام پدید می آوردند، و خدایان نیک سرشت با داد و دهشهای خداوندی دلها را آرامش می بخشیدند، و آن دسته از خدایان که هم نیک سرشت بودند و هم بد سرشت، کرد و کارشان بسته به خرسندی یا نا خرسندی آنها از گناک مردم بود، اگر مردم بند بندگان را بگردن می گرفتند و سراز فرمانهای خرد ستیزشان بر نمی تافتند، و همه ی باید بودها و نباید بودها را بجا آوردند، آنگاه همه چیز در پرتو رحمت آنان رام و بهنجار می شد، ولی اگر سر از فرمان برمی تافتند و باید بودها و نباید بودها را بجا نمی آوردند، آنگاه آسمان و زمین و پری آنها دچار تباهی می گشتند، شهرهای بزرگ مانند سدوم و عموره در آتش خشم این خدایان پنداری می سوختند، سراسر زمین تا چکاد بلند ترین کوهها بزیرباب فرو می رفت، رودها و دریاچه ها و تالاب ها بخون آغشته می گشتند، سنگهای آتشین بر سر مردمان باریدن می گرفتند.. و بسیاری زشتکاریهای دیگر که بجز خدایان پنداری، هیچ اهریمنی به انجامشان توانا نبود.

این خدایان زشت و زیبا اندک اندک از اندیشه به پیکر بُت درآمدند تا جای بیشتری در زندگی مردم پیدا کنند و بر شیرینی بازار خدا فروشان بیفزایند.

از آنجا که می خواهیم جای پای این خدایان را از تورات تا جهنم پی بگیریم، به سراغ باورهای دیگر نمی رویم و پژوهش خود را از همان تورات آغاز می کنیم:

یعقوب پسر اسحاق - نوه ی ابراهیم - و خود پدر بنی اسرائیل است. در آغاز جوانی برکت پدر را که از آن برادرش عیسو بود می دزدد و به رهنمود مادر، نزد خالوی خود «لابان» می گریزد، در آنجا هردو دختران خالو را بزنی می گیرد و دارای چندین پسر و دختر می شود، و پس از چند سال: «.. خداوند به یعقوب گفت بزمین پدران و بمولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود* سفر پیدایش باب سی و یکم آیه 3

.. آنگاه یعقوب برخاسته فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد* و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود برداشت تا نزد پدر خود اسحاق بزمین کنعان برگردد* لایان {خالوی یعقوب} برای پشم بریدن گله خود رفته بود. و راحیل بُتهای پدر خود را دزدید* سفر پیدایش باب سی و یکم آیه های ۱۷ تا ۱۹

این نازنین بانو که خدایان پدرش را دزدید، مادر همان یوسف است که داستانهای بسیار در پیرامونش تنیده شد و نامی بزرگ در دینهای ابراهیمی از خود برجای گذاشت.

در روز سوم لایان از فرار یعقوب آگاه می شود، به همراه برادران خود در پی او می رود و در روز هفتم به او می رسد، و می گوید: « چرا مرا فریب دادی و دخترانم را مانند اسیران شمشیر برداشته رفتی * چرا مخفی فرار کرده مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا ترا با شادی و نغمات دف و بریط مشایعت نمایم * و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود را ببوسم * اکنون که بخانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته می بایست که می رفتی، لکن خدایان مرا چرا دزدیدی؟ * یعقوب گفت سبب این بود که ترسیدم شاید دختران خود را بزور از من بگیري * اما خدایان ترا من ندزیده ام، خدایان ترا نزد هر که یافتی زنده نماند، پس بیا و در حضور برادران آنچه را که از اموال تو است مشخص کن و برای خود بگیر * یعقوب ندانست که راحیل {زنی را که بسیار دوست می داشت} آنها را دزدیده است * پس لایان به خیمه یعقوب و خیمه لیه و بخیمه دو کنیز رفت و خدایان خود را نیافت، و از خیمه ی لیه بیرون آمده به خیمه راحیل درآمد* اما راحیل بُت ها را گرفته زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لایان تمام خیمه را جستجو کرده خدایان را نیافت* او به پدر خود گفت بنظر آقایم بد نیاید که درحضورت نمی توانم برخاست زیرا عادت زنان بر من است* پیدایش باب سی و یکم آیه های ۲۶ تا ۳۵

ولی این خدایان نمی توانستند همواره همچنان کوچک و بی آزار بمانند تا آنجا که بتوان بر رویشان نشست و در زیر باسن پنهانشان نمود، اینگونه خدایان بی آزار، بازار فروشان فرومایه را بی خریدار خواهند گذاشت، باید خدایان دیگری ساخته می شدند تا بر داغی بازار بیفزایند. چنین شد که خدایان اندک اندک بزرگ و بزرگتر شدند و در جایگاههای بلند فراز آمدند تا مردمان در برابرشان خوار و ناچیز شمرده شوند. یکی از این خدایان بزرگ که هم قهار و هم جبار و هم مکار و هم مُذِل و هم مُنتقم و هم ذو منتقم بود، و هم هر روز بر شمار عبادت کنندگانش افزوده می شد مولک نام داشت که پدید آمده از اندیشه های بیمار خدا سازان عمونی بود. عمونیان مردمی بودند که در بخش خاوری دریای نمک زندگی می کردند و بهنگام کوچ بنی اسرائیل از مصر بسوی کنعان میان آنها و فرزندان یعقوب تئشهای مرگباری پیش آمد.

کاهنان عمونی پیکر این خدای هراس انگیز را که گاه ملکوم هم خوانده شده است، همانند مرد زور آوری می ساختند که بر تختگاهی فراز نشسته و آماده ی پذیرفتن قربانیاها از سوی عبادت کنندگان است. برای اینکه بر هراس انگیزی اش بیفزایند سرش را همانند سر گاو می ساختند و تاجی بزرگ بر آن سر گاو گونه می نهادند. این تندیس از یک پوسته ی مسی و بگونه ای ساخته می شد که اندرونه اش خالی بماند. از دریچه ای که در پشت سر داشت هیزمی فراوان در شکمش می ریختند و آتشی بزرگ برمی افروختند، هنگامی که پیکر این خدای هراس انگیز از گرمای درون سرخ می شد، کودکان خود را برهنه می کردند و یکی پس از دیگری در آغوش سوزان او می انداختند تا از خشمش بکاهند، و برای اینکه فریادهای جگر خراش کودکان بیگناه خود را نشنوند، تیره می نواختند و هلّله می کردند...

اگر نگاهی ژرف به پیرامون خود بیفکنیم خواهیم دید که هنوز هم این مولک است که نام خود را دگرگون کرده و همچنان فرزندان ما را در آتش خشم خونین درفش خود می سوزاند، و ما برای اینکه فریادهای آزادیخواهانه ی فرزندانمان را نشنوم همچنان تیره می نوازیم و هلهله می کنیم، انگاری که مولک لایه ای کلفت از روان ما گشته است.. چنین شد که سلیمان پادشاه بلند پایگاه اسرائیل نیز با همه ی دانش و بینش و شکوهی که داشت سرانجام به عبادت مولک روی آورد: «و سلیمان پادشاه، سولی دختر فرعون، و زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و جتیان دوست می داشت* از آمتهایی که خداوند در باره ی ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما بایشان در نیاید و ایشان به شما در نیایند مبادا دل شما را به پیروی از خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد* و او را هفتصد زن با نو {زن آزاد} و سیصد متعه {زنی که برای بهره برداری جنسی برای کوتاه زمانی به شبستان برده می شود} بود و زناش دل او را بگردانیدند* و در وقت پیروی سلیمان واقع شد که زناش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با خدایش کامل نبود. پس سلیمان در عقب عشورت خدای صیدونیان و در عقب ملکوم رچس {پلیدی- گناه- کار بد} عمونیان رفت* و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده مثل پدر خود داود خداوند را پیروی کامل ننمود* آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند بجهت کموش که رچس {پلیدی} موآبیان است و بجهت مولک رچس بنی عمون بنا کرد* و همچنین بجهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خود بخور میسوزانیدند و قربانیا می گذرانیدند عمل نمود.. کتاب اول پادشاهان باب یازدهم

شوربختانه شمار بزرگی از بنی اسرائیل هم به پیروی از سلیمان، خدایان بی آزاری را که مادر بزرگشان راحیل از پدرش دزدیده بود دور انداختند و به عبادت مولک روی آوردند و خشم انبیاء یهود را برانگیختند: «.. اما شما ای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه، باینجا نزدیک آید* بر که تمسخر می کنید؟ و بر که دهان خود را باز می کنید و زبانترا دراز می نمایید؟* آیا شما اولاد عصیان، و ذریت کذب نیستید که در میان بلوطها و زیر درخت سبز، خویشتن را بحرارت می آورید و اطفال را در وادی ها زیر شکاف صخره ها ذبح مینمایید*. اشعیاء نبی باب پنجاه و هفت

«.. ای پسر انسان، اورشلیم را از رجاساتش {پلیدیهایش} آگاه ساز و بگو خداوند یهوه می گوید: من ترا به آب غسل داده از خونت طاهر ساختم.. ترا به روغن تدهین کردم .. و ترا به قلابدوی ملبس ساختم و نعلین پوست خزبایت کردم و بکتان نازک آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم.. گوشواره ها در گوشت و تاج جمالی بر سرت گذاشتم، و آوازه تو بسبب زیبایی در میان آمتها شایع شد، زیرا خداوند یهوه می گوید: که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد* اما تو بزبایی خود توکل نمودی .. و پسران و دخترانت را که برای من زاییده بودی گرفته بجهت خوراک ایشان ذبح نمودی.. کتاب حزقیال نبی باب شانزدهم

شک نیست که سلیمان در گسترش چنین آیین ننگینی در میان مردم خود دستی دراز داشته است از اینرو: «.. خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشت.. اول پادشاهان- باب یازده آیه 9

اگر بخواهیم کرد و کار انبیاء یهود را به سنجه بگذاریم، خواهیم دید که گرنامهی ترین کار آنها نکوهش پادشاهان بد کاره، باز داشتن فرمانرویان ستم پیشه از آزار رساندن به مردم، و برانگیختن توانمندان به دادگری بود.

چنانچه در جستار صهیونیسم نشان دادیم، بنی اسرائیل در پی زشتکاریهای پادشاهان پزهکار و دینکاران سیه دل اندک اندک از پرستش یهوه صیابوت روی گردانده و پرستش خدایان دیگر پیش گرفتند، در این میان تنی چند از کاهنان دلسوز و برخی از انبیای یهود به اندیشه افتادند تا با نوشتن تورات از پراکندگی مردم و مرگ یک آیین کهن جلوگیری کنند. یوشیا که در این زمان بر کرسی پادشاهی یهودا نشسته بود این اندیشه را پسندید و در پیشبرد آن کوشش بسیار بکارگرفت. در سال هجدهم پادشاهی او یکی از کاهنان بنام حلقیا به فرستاده ی پادشاه گفت: «.. کتاب تورا را در خانه خداوند یافته ام. و حلقیا آن کتاب را به شافان کاتب داد که آنرا خواند* و شافان کاتب نزد پادشاه برگشت و آنرا به حضور پادشاه خواند* پس چون پادشاه سخنان سفر تورا را شنید لباس خود را درید.. کتاب دوم پادشاهان - باب ۲۲

از گزارش تورات نمی توان دریافت که در آن نوشته ای که در خانه ی خدا پیدا شد و حلقیای نبی آن را تورات نامید چه چیزی نوشته شده بود. همین اندازه می دانیم که این نوشته چمگردی بزرگ در تاریخ سیاسی و دینی یهودیان، و پدیده ی تازه ای در فرهنگ دینهای ابراهیمی در پی آورد. بدین ترتیب که یوشیا فرمان داد همه ی کشتارگاههای خدایان بیگانه را ویران کنند، همه ی پیاله ها و جامهایی را که برای خدای بعل ساخته شده بود از خانه ی خدا بیرون بریزند، بعل یکی از خدایان خورشیدی بود که مردم فینیقیه و کنعان و بسیاری از همسایگان آنها می پرستیدند و فرزندان خود را برای او قربانی می نمودند و هنوز را پلید شمرد تا دیگر کسی پسر یا دختر خود را در آنجا برای مولک نسوزاند.. این همان چیزی است که ما پدیده ای تازه در فرهنگ دینهای ابراهیمی بشمار آوردیم. برای شناخت این پدیده که دامنگیر مردم جهان گردید، باید نگاه ژرفتری به «هنوم» بیندازیم تا بدانیم چه شد که امروزه میلیاردها تن از مردم جهان بی آنکه بدانند، در زیر هانیس دین و فرهنگ یهود بسر می برند. در این راستا اگر چه اندکی از بستر پژوهش خود دور خواهیم افتاد ولی خوب است بدانیم که: گوهر یک اندیشه چگونه در گذرگاه زمان چهره دگرگون می کند، و یک آرمان خجسته چگونه بلای جان مردم جهان می شود.

«هنوم» نام دره ای است در جنوب اورشلیم که کوه صهیون را از تل العماره جدا می کند. در همین دره بود که سلیمان جایگاههای بلندی برای بُتهای زنان خود بویژه بُت آدمسوز مولک بنا کرد.. اول پادشاهان باب یازده آیه 7

این تبهکاری تا بدانجا دامن گسترانید که بسیاری از بنی اسرائیل و از آن میان آحاز پادشاه یهودا: «... در وادی هنوم بخور سوزانید و پسران خود را بر حسب رجاسات اُمتهاییکه خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود سوزانید» .. کتاب دوم تواریخ ایام - باب بیست و هشتم و اول پادشاهان - باب ۱۱ آیه ۷

و در پی او پادشاه دیگری بنام مَنَسَی: «... دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود * و آنچه در نظر خداوند نا پسند بود موافق رجاسات اُمتهاییکه خداوند آنها را از حضور اسرائیل اخراج کرده بود عمل نمود * زیرا مکانهای بلند را که پدرش جزقیاء خراب کرده بود بار دیگر بنا نمود و مَذبحها برای بعلیم برپا کرد و پسران خود را در وادی هنوم از آتش گذراند..» کتاب دوم تواریخ ایام - باب ۳۳ آیه ۱ تا ۶

بسیاری از انبیاء گرانمایه ی یهود این کار زشت پادشاهان و مردم خود را با تلخترین زبان بنکوهش گرفتند: «خداوند چنین گفت برو و کوزه سفالین از کوزه گر بخر و بعضی از مشایخ قوم و مشایخ گهنه را همراه خود بردار * به وادی این هنوم که نزد دهنه دروازه کوزه گران است بیرون رفته سخنانی را که بتو خواهم گفت در آنجا ندا کن * و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنه اورشلیم، کلام خداوند را بشنوید * یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک بر این مکان چنان بلانی خواهم آورد که گوش هرکس که آنرا بشنود صدا خواهد کرد * زانرو که مرا ترک کردند، و این مکان را خوارش کردند و بخور در آن برای خدایان غیر، که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودند سوزانیدند * و این مکان را از خون بیگناهان مملو ساختند و مکانهای بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را بجای قربانیهای سوختنی برای بعل بسوزانند * که من آن را امر نفرموده و نگفته و در دلم نگذاشته بود * بنا بر این، خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که این مکان به توفت یا به وادی این هنوم دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل.. کتاب ارمیاء نبی باب نوزدهم آیه های 1 تا 7

و سرانجام دیدیم که یوشیا پادشاه یهودا این آیین دل آشوب ننگین را بر انداخت و وادی این هنوم را ناپاک یا {نجس} نامید، و فرمان داد که استخوانهای مردگان و لاشه های سگ ها و گربه ها، و خاکروبه ها و آخالها و همه ی دیگر ناپاکیهای شهر را در آنجا بریزند و در آتشی که هرگز خاموش نشود بسوزانند، این کار بزرگ یوشیا نه تنها شهر زیبای اورشلیم را از گند و آلودگی رهایی بخشید، بلکه بگونه ی نمادین دشنامی بود به مولک و بعل و دیگر خدایان آدمیخوار تا نشان دهد که چنین خدایانی نه شایسته ی فرو بردن کودکان ما، بلکه شایسته ی آن اند که پلیدی هایمان را در کام آتشینشان فرو ریزیم.

نکته ای که تا کنون گفته نشد این است که چنین جایی در زبان پارسی دره - به گویش تازی وادی و در زبان عبری که همیشگی با زبان آرامی است، {گ Geh} و همکرد آن با «هنوم» می شود گهنوم یا Gehennom یا گهنه Gehenna در واژه نامه ی انگلیسی این واژه چنین گزارش شده است:

Ge.hen.na (gi.hen.na) :The Valley of Hinnom near Jerusalem, where offal was thrown and fires kept burning to purify the air 2 a place of torment. 3 in the New Testament, hell; hellfire.

در اینجا بایسته است که دیدگاه سه دین ابراهیمی را در باره ی چگونگی جایگاه پس از مرگ بشناسیم تا بدانیم چه شد که «جهنم» از «گهنوم» سر برون کشید، و چیزی را که دین گذاران یهود با خشم و بیزارى برون افکندند، دین گذار اسلام همان را مایه ی پیروزی خود ساخت.

در تورات هیچ نشانی نه از بهشت هست و نه از جهنم. در برخی از بخشهای تورات واژه «هاویه» بکار رفته است که برگردانی است از واژه ی «شیول» عبری. واژه ی هاویه از واژه های تازی و آرش آن ژرفای زمین و جایگاه مردگان است، در تورات نیز بیشتر با همین آرش بکار رفته است: «... زیرا آتشی در غضب من افروخته شد و تا هاویه پایین ترین شعله ور خواهد بود * و زمین را با حاصلش می سوزاند و اساس کوهها را آتش خواهد زد *...» سفر تثییه باب سی و دوم آیه های ۱۹ تا ۲۵

در اینجا به روشنی پیدا است که سخن یهوه اشاره به جایگاه مردگان در زیر زمین است، و هیچ نشانی از جهنم بدانگونه که در قرآن آمده دیده نمی شود.

«.. او نمی داند که مُردگان در آنجا هستند و دعوت شدگان در عمقهای هاویه می باشند». امثال سلیمان باب نهم آیه ۱۸

«..ای پسر من اگر گناهکاران ترا فریفته سازند، قبول منما * اگر گویند همراه ما بیا تا برای خون در کمین بنشینیم، و برای بیگناهان بیجهت پنهان شویم * مثل هاویه ایشان را زنده خواهم بلعید و تندرست مانند آنکه بگور فرو می روند..» امثال ۱ آیه ۱۰ تا ۱۲

در هر دو گفتار بالا سخن از ژرفای زیر زمین و جایی است که مردگان را در آنجا می نهند نه جهنم و آن چیزهای دیگر!!

«.. ایخدا در کثرت رحمانیت خود و راستی نجات خود، مرا مُستجاب فرما* مرا از خلاب {گل و لای} خلاصی ده تا غرق نشوم * و از نفرت کنندگانم و از ژرفیهای آب رستگار شوم* مگذار که سیلاب آب مرا بپوشاند و ژرفی مرا به بلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد..». مزمور ۶۹ آیه های ۱۴ و ۱۵

«.. آیا برای مُردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مُردگان برخاسته ترا حمد خواهند گفت؟ آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟ آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام می شود و عدالت تو در زمین فراموشی؟..». مزمور ۸۸ آیه ۱۲ ۱۱

از دو مزمور بالا به روشنی دانسته می شود که هاویه در تورات اشاره به ژرفای گور و سرزمین فراموشی است و هیچ کاری به آتش و مار و زُقوم ندارد.

«.. من گفتم اینک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه می روم و از بقیه سالهای خود محروم می شوم* گفتم خداوند را مشاهده نمی نمایم * خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید* من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید* خانه من کنده گردید و مثل خیمه شبان از من بُرده شد..». اشعیا نبی بای سی و هشتم آیه های ۱۰ تا ۱۲

«.. از این جهت هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بیحد باز نموده است و جلال و جَمهور و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو می رود..». اشعیا نبی باب ۵ آیه ۱۴

در هر دو گفتار اشعیا نبی سخن از مرگ و فرو رفتن به ژرفای زمین در کار است و هیچ نشانی از جهان پرچُنب و جوش پس از مرگ در میان نیست.

«.. روزهای من گذشته قُصدهای من و فکرهای دلم مُنقطع شده است* شب را به روز تبدیل می کنند، با وجود تاریکی می گویند روشنایی نزدیک است* وقتیکه امید دارم هاویه خانه من می باشد و بستر خود را در تاریکی می گُسترانم * و بهلاکت می گویم تو پدر من هستی و به کرم که تو خواهر من می باشی* پس امید من کجا است، و کیست که امید مرا خواهد دید* تا بندهای هاویه را فرو ریزد هنگامی که با هم در خاک نزول نماییم..». کتاب ایوب باب ۱۷ آیه ۱۱ تا ۱۶

« ایگاش مرده بودم!! چرا در رَحَم مادرم نمردم* هنگامی که از شکم مادرم بیرون آمدم چرا جان ندادم* چرا زانوهای مادر مرا پذیرفتند و پستانهایش تا مکیدم* زیرا اگر می مُردم تا کنون می خوابیدم و آرام می شدم، در خواب می بودم و استراحت می یافتم* همراه با پادشاهان و مُشیران جهان که خرابها برای خویشان بنا نمودند، یا با سروران که طلای بسیار داشتند و خانه های خود را از نقره پُرساختند* یا مثل سقط پنهان شده نیست می بودم* مثل بچه هایی که روشنایرا ندیدند* در آنجا شریران از شورش باز می ایستند و خستگان می آرماند * در آنجا اسیران در اطمینان با هم ساکنند و آواز و کلام را نمی شنوند* کوچک و بزرگ در آنجا یک اند* و غلام از آفایش آزاد است* چرا روشنی به مُستمند داده شود و زندگی به تلخ جانان که انتظار مُوت را می کشند و نمی یابند * و برای آن خُفیه می زنند بیشتر از گنجها، و شادمان می شوند هنگامی که قبر را می یابند..». کتاب ایوب باب سوم آیه های ۱۱ تا ۲۲

«.. زیرا که از حیات خود، از زحمتی که زیر آفتاب می کشی نصیب توهمین است* هر چه دستت بجهت عمل نمودن بیابد همانا با توانایی خود بعمل آور، چونکه در عالم اموات که بان می روی نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است..». جامعه باب نهم آیه ۱۰

از هردو کتاب ایوب و جامعه به روشنی دانسته می شود که سخن از فراموشخانه ی مردگان در میان است، جاییکه آدمی پس از اُفت و خیز بسیار کوله بار رنجها را زمین می گذارد و آرام و آسوده می خوابد، نه آتشی در کار است و نه حور و غلمانی در میان، به سخن دیگر می توان گفت که یهوه صباوت بنی اسراییل را از رفتن به جهنم بخشودگی داده است. پس می رویم بسراغ مسیحیت تا ببینیم که گهنوم در آنجا چه سرنوشتی پیدا می کند. عیسا خود یک یهودی، و بسیار باورمند به آیین یهود بود، او می دانست «گهنوم کجا است»، آن را بارها دیده و با فراز و فرود رخدادهایش آشنا بود و می دانست نمی توان یک شبه «گی هنوم» را به «جهنم» دگرگون کرد، بنا براین هنگامی که از آن سخن می گوید، می داند چه می گوید: «و من نیز ترا می گویم که تویی پطرس و براین صخره که تویی کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت».. متی باب ۱۶ آیه ۱۸

این نخستین بار است که در برگردان انجیل بزبان پارسی با واژه ی جهنم برخورد می کنیم. پیدا است که مترجم این بخش از کتاب مقدس با فرهنگ جهانی آشنایی دیرینه ای داشته است که توانسته این واژه را بجای جهان مرگ بر زبان عیسا بگذارد. این سخن در برگردان انگلیسی چنین آمده است:

And so I tell you, Peter: you are the rock, and on this rock foundation I will build my Church and not even death will ever be able to over com it. Good News Bible. United Bible Societies

در برگردان زبان آشوری نیز که شاخه ی خاوری زبان آرامی است، بجای جهنم واژه ی « شیول» آمده که همان هاویه و اشاره به جایگاه مردگان در زیر زمین است و کاری به جهنم ندارد.

اندک اندک واژه ی گی هنوم از اسرائیل بیرون رفت و به یونان رسید و یک پزشک یونانی بنام لوقا یا لوکاس دلباخته ی اندیشه های مسیح شد و سخنانی را که از دیگران شنیده بود گزارش نمود و با همین گزارش { ابواب جهنم} را بر روی مسیحیان گشود: «..شخصی دولت مند بود که ارغوان و کتان می پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می برد* و فقیری بینوا بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می گذاشتند* و آرزو می داشت که از پاره هایی که از خوان آن دولت مند می ریخت خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند* باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند و آن دولت مند نیز مرد و او را دفن کردند* پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوش دید* آنگاه باآواز بلند گفت ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را بآب تر کرده زبان مرا خنک سازد زیرا در این نار معذبم * ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الان در تسلی است و تو در عذاب..» .. انجیل لوقا باب شانزدهم آیه های ۱۹ تا ۲۵

این داستانی را که لوقا در گزارش خود آورده است هیچک از سه انجیل نویس دیگر نیاورده اند، و اگر اندکی ژرف بنگریم خواهیم دید که در هیچ بخشی از سخنان عیسا نامی از جهنم بمیان نیامده است، در همه جا سخن از جایگاه مردگان در میان است. برای نمونه عیسا می گوید: «..و تو ای کفرناحوم که تا بفلک سر افراشته ای بجهنم سرنگون خواهی شد..»..انجیل متی باب یازدهم آیه ۲۳

واژه ی جهنم که در برگردان پارسی این آیه آمده، در برگردانهای آشوری و عبری و سریانی هنوز همان شیول است نه جهنم ، و گفتیم که شیول همان هاویه و هاویه همان جایگاه مردگان است کاری بجهنم ندارد، پیدا است که مترجم پارسی شتاب بیشتری برای رسیدن به جهنم داشته است. ولی دیری نمی باید که اندک اندک هاویه که تا آن زمان جایگاه آرامش و بی رنجی بود، بدست معماران مسیحیت جای خود را به جایگاه درد و رنج و آتش و دود می دهد، و جانوران جان آزار آرامش را بهم می زنند: « و چون فرشته پنجم نواخت ستاره ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد* و چاه هاویه را گشود و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت* و از میان دود ملخها بزمین برآمدند و بآنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد* بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه بگیاه زمین و نه به هیچ سیزی و نه بدرختی، بلکه بان مردمانیکه مَهر خدا را بر پیشانی خود ندارند* بآنها گفته شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه مُعذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود وقتیکه کسی را نیش بزند* و در آن ایام مردم طَلَب مُوت خواهند کرد و آترا نخواهند یافت و تمنای مرگ خواهند نمود و مرگ از آنها خواهد گریخت * صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا و چهره های ایشان شبیه صورت انسان بود و مویی داشتند چون موی زنان و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود * و جوشنها داشتند چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان مثل صدای عرابه های اسبهای بسیار که بجنگ همی تازند و دُمها چون عقربها با نیشها داشتند و در دُم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند* و بر خود پادشاهی داشتند که ملک الهاویه است. «.. مکاشفه یوحنا باب نهم آیه های ۱ تا ۱۱

« و دیدم فرشته ای را که از آسمان نازل می شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بردست وی است * و اژدها، یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می باشد گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهاد و او را بهاویه انداخت و در را بروی او بسته مَهر نمود تا آنها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزارسال به انجام رسد..»..مکاشفه یوحنا باب بیستم آیه های ۱ تا ۳

شش صد سال پس از عیسا دین گذار دیگری بنام محمد در عربستان برآن شد تا دین تازه ای پدید آورد، در آن زمان هر دو آیین یهودیت و مسیحیت در سراسر عربستان و یمن و شام و جاهای دیگر شناخته شده بودند، برخی از دینهای ایرانی مانند زروان گرایی- آیین مهری و زرتشتیگری نیز در همه ی آن سرزمینها گسترده و شناخته شده بودند، بنا براین بنا کردن یک دین تازه با کارمایه ی دینهای پیشین، کار دشواری نبود، چنانچه پُل چینوند از اوستا به قران رسید و نامش پُل صراط گردید، یا فرشتگانی مانند جبرائیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل از دستگاه یزدان شناسی یهود به قران کوچ کردند و در آنجا خانه ساختند، و داستانهایی مانند توفان نوح و ایوب و ابراهیم و موسی و فرعون و سلیمان و چندین داستان دیگر که در تورات از یک هنجار شایان ستایش ادبی برخوردار بودند، بگونه ی بسیار کژ و مژ از قران سر درآوردند... عیسا در جایی گفته بود: «گذراندن ریسمانی کلفت از سوراخ سوزن آسانتر است از رسیدن یک دولت مند پادشاهی خدا..» در زبان آرامی که عیسا بدان سخن می گفت واژه ی گَمَلَه Gamla در چم ریسمان کلفتی است که ننگر کشتی را به آن می بندند، این واژه در عربی شده است جَمَل گفت و واژه ی گومله Goomla در چم شتر است که در انگلیسی شده است Camel و در عربی شده است جَمَل و در زبان آشوری که شاخه خاوری زبان آرامی است همان گومله Goomla گفته می شود. عیسا که با گروهی ماهی گیر سخن می گفت می خواست نشان دهد، همانگونه که ریسمان ننگر را نمی توان از سوراخ سوزن گذراند، آدم سرمایه دار نیز نمی تواند پادشاهی خدا راه یابد. ولی کسانی که انجیل را برای نخستین بار به زبان یونانی برگردان می کردند به این نکته ی

بسیارباریک پی نبردند و ریسمان را گمان بردند که شتر است، و سخن عیسا را بدینگونه برگردان کردند: «و باز شما را می گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا» انجیل متی باب نوزدهم آیه 24

در اینجا مترجم به این نکته ی باریک نگاه نکرد که آنچه با سوزن سروکار دارد نخ و ریسمان است نه شتر یا اسب و الاغ ، ولی این سخن نادرست جای خود را در انجیل باز کرد، تا اینکه نوبت به محمد رسید و چون از این سخن خوشش آمده بود آنرا بکارگرفت: « همانا آنان که آیات الله را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر به آن فرود نیاورند هرگز درهای آسمان بروی آنان باز نشود و به بهشت در نیایند تا آنکه شتر از چشمه سوزن در آید داخل شدن آنها به بهشت بدان ماند که شتر به چشمه ی سوزن رود و این محال باشد..». سوره اعراف آیه ۳۹ برگردان مهدی الهی قمشه ای

محمد شنیده بود که در آیین یهود جایی بنام Ge.hen.na یا Gehennom بوده که در آن آتشی بد خیم جانها را آزار می داده است. می دانیم که در زبان عربی چهار وات: گ . چ . ژ . پ بر زبان جاری نمی شوند، بنا براین وات {گ} جای خود را به {ج} می دهد و گهنوم به جهنمی هراس آور دگرگون می شود. بدین ترتیب آن چیزی را که یهودیان از راه خرد و بینش نیک دور انداختند، در قران مایه ی رستگاری مسلمانان شد! از آنجا که اسلام می بایست کامل ترین دین می شد، پس جهنمش نیز می بایست بکمال می رسید، از این روی افزون بر آتش و دود و جانوران آزار دهنده ی جان، می بایست برای جهنم نشینان خوراک و نوشاک و پوشاک شایسته نیز فراهم می گردید:

« ای رسول ما آیا خبر هوناک قیامت و بلیه عالمگیر بر تو حکایت شده است که آنروز رُخسار گروهی ترسناک و ذلیل باشد و همه کارشان رنج و مشقت است و پیوسته در آتش فروزان دوزخ مُعذبند و از چشمه آب گرم جهنم آب نوشند و طعامی غیر ضریع دوزخ {گیاهی خاردار و بسیار بد بو} بر آنها نیست که آن طعام هر چه خوردند نه فربه شوند و نه سیرگردند» سوره غاشیه آیه های ۶ و ۷

« همانا درخت زقوم خوراک بد کاران است آن غذا در شکمشان چون مس گداخته می جوشد آنسان که آب بر روی آتش جوشان است. آنگاه خطاب قهر رسد بگیری بد کاران را در میان دوزخ افکنید پس از آن آب جوشان بر سرش فرو ریزند.سوره دخان آیه های ۴۴ تا ۴۷

« آنگاه شما ای گمراهان از درخت زقوم تلخ خواهید خورد و شکمها را از آن پر خواهید کرد و روی آن، آب جوشان و سوزان خواهید نوشید و همچون نوشیدن شترانی که مبتلا به بیماری تشنگی شده اند، از آن خواهید نوشید.» سوره واقعه آیه های ۵۱ - ۵۵

« او را بگیرد و به غل و زنجیر کشید تا بازش به دوزخ در افکنید، آنگاه به زنجیری که طولش هفتاد ذرع است او را به آتش در کشید و طعامی غیر از غسلین ندارد { غسلین و غساق آبی است که زخم و چرک در آن شسته می شود- زردآبه و خون و چرکهایی که از پوست و جسم دوزخیان جاری می شود و گفته اند: چیزی است که از شرمگاه زنان زناکار بیرون می آید.} سوره حاقه آیه های ۳۵ و ۳۷

«اهل کُفر و طغیان را بدترین منزلگاه است آنجا به دوزخ در آیند که بسیار آرامگاه بدی است و آنجا آب گرم و عَفِن حَمیم و غَساق را باد بچشند.» سوره ص آیه ۵۸

« و اگر از شدت عطش آبی درخواست کنند آبی مانند مس گداخته به آنها دهند که رویها را بسوزاند» سوره کهف- آیه 29

« در آن روزگاران بد گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا مشاهده خواهی کرد و بینی که پیراهنهایی از مس گداخته آتشین برتن دارند و در شعله آتش چهره آنها پنهان است.» سوره ابراهیم آیه های ۴۹ - ۵۰

بدین ترتیب از یک کار بسیار زشت عموریان و صیدونیان و برخی از یهودیان در سرزمین کنعان، جهنمی ساخته شد که هنوز هم مغز و روان و اندیشه ی میلیاردها مردم دانش آموخته و دانش نیاموخته را در سراسر جهان می سوزاند و زندگی را بر آنان تلخ می کند. آیا زمان آن نرسیده است که خود و فرزندانمان را از این هراس روانسوز رهایی بخشیم و با آب دانش آتش جهنم را خاموش کنیم.

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>

